

توهم روایت

حاله

نقد رمان «رود راوی» نوشته ابوتراب خسروی



ما بخواهیم الان مشترک بودن جدمان را اثبات کنیم به نوپ و تانک بسته می‌شویم.

در اینجا هم الگوهای را معرفی می‌کند که نشان دهد همانند بهائیت که خود را منشعب از شیعه می‌داند، مفتاحیه هم همینگونه است.

شهریار زرشناس: به نظر من داستان شکل مثالین دارد. من بر خلاف نظر آقای حبیبی معتقد نیستم که اینها یک فرقه خاص مذهبی هستند که واقعیت عینی داشته‌اند در مرزهای جغرافیایی ما مثلاً مثل بهائیت. حتی بنا بر دلایلی می‌توانیم بگوئیم مفتاحیه بهایی نیستند یعنی برخی رفتارها و کارکردهایی که دارند با بهائیت قابل انطباق نیست. ضمن اینکه به نظر می‌رسد نویسندگان در اینجا همان کاری را کرده است که به نوعی جرج اورول در مورد مبارزه‌اش با مارکسیسم در مورد جوامع سوسیالیستی کرد. جرج اورول ۱۹۸۴ را نوشت و در این رمان جامعه‌ی توتالیتر سوسیالیستی‌ای را ترسیم کرد و در آن جامعه مجموعه‌ای از روابط سرد و سیطره استبدادی بسیار پیچیده، عناصر و مؤلفه‌هایی را از نظام سوسیالیستی گرفت، اینها را به بدترین شکلی که ممکن بود و به خشن‌ترین شکلی که ممکن بود به هم پیوند زد و یک جامعه مثالین سوسیالیستی بر روی کاغذ آفرید، به‌عنوان جامعه شوروی ۱۹۸۴. این رمان شد ابزار تهاجم ایدئولوژیکی که جریان نئولیبرالی نسبت به نظامهای سوسیالیستی داشت.

با توجه به اینکه آقای ابوتراب خسروی شاگرد گلشیری است و با توجه به کارهایی که هوشنگ گلشیری کرده مانند «چن‌نامه» و «معصوم پنجم» و ساخت داستانهایی رمزی یا استفاده از بازیهای تکنیکی و ایجاد فضاهای وهم‌آلود سورئالیستی، این را باید نکته‌ای کلیدی در حرکت گلشیری و شاگردان او دانست.

ابوتراب خسروی هم همین کار را در اینجا انجام داده است. منتهی یک جامعه مثالین مذهبی ساخته است بر مبنای منفی آن. یعنی عناصر و مؤلفه‌های ناخوشایندی هست که می‌تواند شباهتهایی با عناصر جامعه مذهبی ایجاد کند، اینها را کنار هم قرار داده است و جامعه‌ای مثالین و بسته و خشن و استبدادی مذهبی آفریده است. به اعتقاد بنده، در فضای موجود خیلی زیرکانه عمل کرده است چون مستقیماً نه می‌توان گفت این داستان کاری به یک آئین مذهبی خاص یا یک جامعه والایی دارد و در عین حال بسیاری از مؤلفه‌های داستان تداعی‌کننده چنین فضاهایی برای مخاطب است. نه به این دلیل که جامعه مذهبی جامعه استبدادی است، به عکس، به این دلیل که خسروی از صورتها و فرمالها استفاده کرده است برای اینکه بتواند این تداعی را در ذهن مخاطب ایجاد کند. مخصوصاً اگر مخاطب، مخاطبی باشد که با انقلاب هم سر سازگاری نداشته باشد، به راحتی این تداعیها را می‌گیرد

مجتبی حبیبی: در ایران داستان کوتاه و رمان می‌رود به سمت پیچیده‌نویسی. تا همان فضای چهل را بیافزیند، همان «عزاداران بیل» را یا آن معصومهایی که گلشیری کار کرده است. ما این نوشته‌ها را در این سالها می‌بینیم، نویسنده‌ای مثل دولت‌آبادی که سبک فاکتر را دارد یکدفعه تمام آن سابقه را رها می‌کند، نویسنده‌ای مدرن می‌شود و «سلوک» را می‌نویسد. یا احمد محمود که در بین نویسندگان از چهره‌های مثبت برخوردار بود می‌آید «درخت انجیر معابد» را می‌نویسد و دیگرانی چون خسرو حمزوی با «شهری که زیر درختان سدر مرد» این بررسی جداگانه‌ای را می‌خواهد که آیا اینها برای گریز این آثار را می‌نویسند یا خیر.

مجتبی حبیبی: در داستانهایی که محتوی با ساختار عجین شده است، جدا کردن این دو از هم ممکن نیست. در این داستان هم نویسنده رمان، جناب آقای خسروی جریان سیالی را پیش می‌برد که از مشخصه‌های آن، داشتن جملات طولانی است. مثالی که می‌توان در این زمینه بیان کرد تصویری است که یک دوربین آنها را ضبط می‌کند. نوع جمله‌بندی‌ها که با ویرگولهای متعدد از هم جداسازی شده‌اند به این تصاویر که جای هم را می‌گیرند منتهی می‌شود و این بر تأثیرگذاری روحی رمان می‌افزاید.

بنده در کل، ساختار و محتوی را در این رمان با هم در نظر می‌گیرم. این داستان را باید تحت مکتب گروتسک بررسی کرد. مشخصه گروتسک در کل و در این اثر طنز و هجو و معلولیت‌های جسمی شخصیت‌های اثر است. که شیع بودن این تصاویر مؤید این برداشت است.

از نمونه‌های این مکتب می‌توان به گفته‌های نویسنده‌ای اشاره کرد که می‌گوید پیشنهاد می‌کنم که از بچه‌های ایرلندی چه غذاهایی می‌توان درست کرد. و نام غذاهای مختلفی را سپس می‌برد. این نوع پیغام دادن و پیام‌آوری شیع همراه با نوعی هجو و طنز از ویژگی‌های گروتسک است که نتیجه آن می‌تواند استفاده از عواملی که در نهایت موجب خنده و گریه می‌شود باشد.

ما در صفحات مختلف رمان رود راوی می‌بینیم که کیا در دارالشفای با صحنه‌هایی اینچنین مواجه می‌شود. به‌عنوان مثال با زن کاملی مواجه می‌شود که اعضایش را که مصنوعی هستند تکه تکه جدا می‌کند. یا در تصویر دیگری گفته می‌شود این انسانهای تسلیب شده با توجه به فقر عضوی خود علاقه به ورزش کشتی دارند. حتی اگر از اعضای خود تنها پشت و سر و سینه را داشته باشند تا بشود آن پشت را بر خاک مالید، باز هم به کشتی گرفتن رو می‌آورند. و حرکت‌های میلیمتری اعضا هم مانع از برگزاری این ورزش در دارالشفای نیست! این تصاویر مصادیق همان شناختی است که در گروتسک وجود دارد و روح خواننده را جریحه‌دار می‌کند.

وجود کلماتی دینی چون «حی» که معنای هستی را در فارسی دارد و کلمه‌ای قرآنی است. از این کلمه بارها استفاده شده است. این جزو کلماتی است که در میان آن هجده کلمه، شخص باب به آن چند نفر مورد نظرش داده بود. یکی همان قرآلعین و کسانی دیگر است. از این جزئیات زیاد استفاده می‌شود.

در جایی دیگر اشاره‌ای به جمعیت پنجاه هزار نفری در رمان دارد و مجموع نشانه‌هایی که در اثر به کار رفته این تداعی را می‌کند که رمان در صدد به تصویر کشیدن مجموعه‌ای بهایی است.

چون مرزهای مشخصه‌اش یا شافعی‌ها کاملاً باز است و هیچ وجه اشتراکی با این مذهب ندارند. از طرف دیگر در رمان ادعا می‌شود که مفتاحیه با اباحیه و گروه‌های دیگر علویون ارتباط دارد. ابودجانیه اول در نامه‌ای که در ۱۳۰۵ به شاه که احتمالاً این شاه، رضاخان بوده است، می‌نویسد می‌گوید اگر



سهیلا عبدالحسینی: با توجه به

بحث محتوایی‌ای که پیش آمد عرض می‌کنم این نکته که چنین فرقه‌ای - مفتاحیه - نمی‌تواند وجود خارجی داشته باشد و ساخته و پرداخته ذهن نویسنده است را از تناقضهایی که در داستان وجود دارد می‌توان دریافت. از آنجایی که زمان داستان برای خواننده روشن نیست. از سویی سخن از اتومبیلها و پوشش خاص کت و شلوار شخصیت‌های داستان در میان است. و این ظواهر حکایت از قدمت نسبی داستان دارد. اما در مقابل به‌عنوان مثال تکنولوژی پزشکی پیشرفته در دارالشفا و آمد و شدهایی که افراد به هند دارند درست مانند نموده‌های امروزی مسافرتها و تکنولوژیهاست. درحالی که اگر زمان داستان را حداقل پنجاه سال پیش فرض کنیم چنین رفاهی در کار نبوده است. در بحثهایی که در رمان عنوان شده تناقضهای زیادی دیده می‌شود. این مطلب را هم نمی‌توان پذیرفت که فرقه مفتاحیه وجود داشته است. ما با اغلب فرقه‌ها کم و بیش آشنا هستیم. باطنی‌ها شناخته شده‌اند، مزدکی و مانوی‌ها و فرق اسلامی در ذهن ما بعنوان خواننده آشناست. اما فرقه‌ای با این ویژگیها و با این برد معنوی که در رمان کار شده نمی‌توانسته وجود داشته باشد.

در رمان از مسائلی استفاده شده است که جنبه نمادین آن را تقویت می‌کند. مانند زخم کبود که بیماری رایج و شایعی در روئیز است و در اثر آن بخشی از اعضا بدنشان را از دست می‌دهند. این امر در دنیای واقعی جایگاه منطقی ندارد و باید دقت کرد که ورای این نماد چه چیزی مد نظر بوده است. زنهایی که در داستان حاضر هستند از ام‌الصبيان که جده مفتاحیه به حساب می‌آید روسپی و تن‌فروش هستند. گایتیری اول معشوقه مفتاح بوده و گایتیری دوم هم معشوقه کیا - شخصیت اصلی رمان - است و سپس فرخ و دیگر زنها. تمام این تشانه‌ها بیان می‌دارد که مسئله‌ای پشت چهره ظاهری داستان وجود دارد. در صفحه ۸۹ سخنی راجع به پذیرش خداوند و رسول و خلفای راشدین وجود دارد. و این به این معنی است که بحثی راجع به پذیرش این اصول توسط شخصیت داستان نیست. سخن در مفتاحیه و رقیب اعتقادی آن قشریه است.

پس بنابراین پذیرش اینکه اینها بهایی هستند یا فرقه‌ای غیرمسلمانان به شمار می‌آیند ممکن نیست. نویسنده در این رمان تمام آنچه را که معنویت خواننده می‌شود و تکیه‌گاه اصول اسلامی است از جایگاه الوهی خود جدا کرده و به مادیت نزدیک می‌کند. تمام امور ماورایی که یا شهود درونی یافت می‌شوند، همه را تبدیل می‌کند به مسائل آروتیکی و به مطالبی که قابل لمس می‌باشند. این خاکی کردن مقام آسمانی دین به آلوده کردن امر خاکی شده می‌انجامد. در حقیقت این پروسه از تبدیل امور آسمانی آغاز شده و به تخریب تصویر خاکی شده آن می‌انجامد. ستوایی که در اینجا مطرح است و سؤال ابتدایی درباره هر داستانی است این است که این رمان چه مقدار برای مخاطب خود کشش داشته است و چه مقدار توانسته مخاطب را همراه کند با خود؟

شهریار زرشناس: این خصیصه برخی رمانهای فرمالیستی است که انقدر با فرم در این رمانها بازی می‌شود که درواقع به خاطر نامأنوس شدن محتوی و دور از ذهن شدن فضای که ایجاد شده دیگر خواندن داستان به سختی ممکن می‌شود. این مقداری به ساخت فرمالیستی داستان برمی‌گردد

و مقداری هم به خاطر فضای نمادین وهم‌آلودی است که تمعداً نویسنده آن را آفریده است که بدل از جامعه مذهبی گرفته شده است. آقای خسروی در مصاحبه‌شان با کتاب هفته اشاره کوتاهی به این مطلب کرده‌اند که جامعه مکتوب من بیشتر یک جامعه ایدئولوژیک است. اما مقصود ایشان از ایدئولوژیک همان جامعه مذهبی است که ما می‌گوئیم چون ایشان مذهبی را به‌عنوان مذهب شخصی فرض می‌کنند و جامعه مذهبی را جامعه‌ای می‌دانند که در آن افراد مذهب شخصی و فردی دارند و مذهب محوریت اداره جامعه را نداشته باشد. اگر مذهب در محوریت اداره جامعه قرار بگیرد به این می‌گویند جامعه ایدئولوژیک. جامعه ایدئولوژیک مذهبی. نویسنده با استفاده از بازیهای تکنیکی توانسته است حسهای خود را منتقل کند. منتهی به دلیل ساخت فرمالیستی‌اش خوانندش دشوار است.

مجتبی حبیبی: به نظر من زمانها به هم ریخته نیست. دو جریان در رمان وجود دارد. جریانی تاریخی و جریانی که به روز است. مثل دو رودخانه‌ای که در یک نقطه به هم تلاقی می‌کنند و در نهایت به یک دریا می‌ریزند.

شهریار زرشناس: نثری که در این داستان به کار رفته نثر کهن است. دوتا برش زمانی دارد داستان، آن دو برش زمانی را هر کدام را با منطق خودش نویسنده پیش می‌برد. یکی برش زمان دوران رضاشاه است یکی هم متأخرتر است.

وحیده علی‌اکبری سامانی: هر اثری باید دو مؤلفه را دارا باشد. نخست آنکه پاسخ مناسبی برای انرژی و زمانی که خواننده برای خواندن آن صرف می‌کند داشته باشد. می‌توان حداقلی‌ها را با این معیار فرض کرد. اینکه نوعی آرامش نسبی یا تجربه‌ای شیرین برای خواننده پس از خواندن رمان حاصل شود.



دیگر آنکه کتابهایی همچون رمان باید به خودی خود خواننده را به خواندن راغب کند. خواندن رمان به خاطر حواشی آن مطلوب نیست. اینکه زمانی تنها برای شرکت در جلسه نقد آن خواننده شود یا به خاطر هیاهو و جتجلهای رسانه‌ای خوانده شود، کمالی برای یک کار داستانی به حساب نمی‌آید. این کتاب فاقد این دو مؤلفه مهم بود.

این دشوارخوانی نه به واسطه پیچیدگی اثر بلکه به واسطه فضای سردی بود که بر اثر حاکم بود. مکانی چون دارالشفا این احساس را دامن می‌زند. ابوتراب خسروی نویسنده زبردستی است. او در استفاده از تاریخ، مطالعه متون کهن، استفاده از واژه‌ها خوب عمل کرده است. چه در این کتاب و چه در کتاب اسفار کاتبان، زبان فخیم است. اما حرف اصلی کتاب را همانطوری که خودشان در مصاحبه‌ای گفته‌اند طیف خاص مخاطبانشان درک می‌کند.

محمدعلی گودینی: نویسنده این رمان نویسنده توانایی است. چه از لحاظ زبان و چه نثر و ساختار، آن‌طور که خواسته رمان را به پیش برده است.

اما در مورد محتوی باید گفت نویسنده مذهب تشیع را به چالش کشیده است. چون بنیانگذار مذهب شیعه در ایران آل‌بویه بوده‌اند و نویسنده نیز این کد را در اثر تکرار کرده است. تمثال صفحه ۸۴ کتاب نیز که فردی شمشیر به دست را نشان می‌دهد طعنی بر همین مطلب است که تشیع با شمشیر و



مجتبی حبیبی

این انسانهای تسلیب شده با توجه به فقر عضوی خود علاقه به ورزش کشتی دارند. حتی اگر از اعضای خود تنها پشت و سر و سینه را داشته باشند تا بشود آن پشت را بر خاک مالید، باز هم به کشتی گرفتن رو می‌آورند. و حرکت‌های میلیمتری اعضا هم مانع از برگزاری این ورزش در دارالشفا نیست! این تصاویر مصادیق همان شناعتی است که در گروتسک وجود دارد و روح خواننده را جریحه‌دار می‌کند

نکته دیگری که درباره آن باید بحث شود تا گره رمان گشوده گردد مفهوم وجود است. این مفهومی است که در فلسفه اسلامی نیز زیاد درباره آن بحث شده است. در این رمان به انواع وجود، تفکیک وجود از ماهیت و مراتب وجود بها داده شده است. و درباره کلمه و تقسیم‌بندی وجود درباره آن به وجود ذهنی و وجود عینی خیلی در رمان کارکرد پیدا کرده است. بدون توجه به اینها و در نظر گرفتن این مقولات نمی‌توان رمان رودرآوی را تفسیر کرد



قدرت تمدن ایرانی را ویران ساخته است. در صفحه ۱۹۸ به این اشاره می‌شود که متولیان مفتاحیه از جنس آتش هستند که این بر شیطان بودن این قشر اشاره دارد. نمونه دیگر این است که تاریخ ۱۹۲۰ که در رمان به آن اشاره شده است مقارن نهضت مشروطیت در ایران است و این خود اشاره‌ای به ماهیت تحولاتی دارد که از سرچشمه تشیع سیراب شده است.

احمد شاکری: با توصیفاتی که دوستان کردند و حق هم هست گفتن حرفی قطعی درباره این اثر و مباحثی که در کتاب مطرح شده است و می‌خواهد قطعیت‌زدایی کند از بخش‌های مختلف داستان کار دشواری است.

درباره رود راوی، همانطور که از اسم رمان برمی‌آید، یکی از دغدغه‌های مهم این رمان مسئله روایت است. گرچه هر زمانی دغدغه روایت را دارد. کسی که داستانی می‌گوید راوی است و راوی هم ابزارش در داستان کلمه است. اما در داستان رود راوی نگاه خاصی به روایت شده است. به اساس روایت و ابزار روایت و اینکه وجود کلماتی و وجود مکتوب چه نوع وجودی است و چه تأثیری می‌تواند داشته باشد یا چه اطواری می‌تواند داشته باشد در روایت خیلی روی اینها تأکید شده است.

اینکه خود ساحت کلمه و لفظ چقدر می‌تواند حالت‌پذیر باشد. آیا ثابت است یا می‌تواند متغیر باشد. آیا کلمه آن چیزی است که مکتوب نوشته می‌شود یا نه، کلمه روحی دارد که در شکل و قالب مکتوب و ملفوظ اسیر شده و آن روح حیاتی دارد که به نوعی در آن به زندگی می‌پردازد. رابطه کلمه و متکلم چیست؟ وقتی کسی کلمه‌ای را ادا می‌کند چقدر صاحب آن است. اینکه انسان در چه جهانی باقی می‌ماند. یک قرائتی که در رمان آورده شده نشان‌دهنده این است که آن چیزی که از انسان باقی می‌ماند - حداقل یک بخش قابل توجهش - کلمه است و انسان‌ها نه در برزخی که ما فرض می‌کنیم - بلکه در برزخ کلماتی که از آنها صادر شده است زندگی می‌کنند.

نکته مهم دیگری که در این رمان وجود دارد روایت اول شخص است. این نوع دیدگاه بر خلاف آن دیدگاهی که در داستان پیل در تاریکی منثوی بیان می‌شود یک واقعیت را روایت می‌کند. هنگامی که چند نفر واقعه‌ای را روایت می‌کنند، این زوایای متفاوت وسعت بیشتری به نگاه مخاطبی که شنونده این خرده روایتها است می‌دهد. اما اینجا منظر منظر انسانی است که ممکن است اشتباه ببیند و روایت کند. ممکن است خیال را جای واقعیت بگذارد. ممکن است اطلاعات غلطی به خواننده بدهد و این نوع اتفاقات در اول شخص طبیعی و منطقی است.

نکته دیگری که درباره آن باید بحث شود تا گره رمان گشوده گردد مفهوم وجود است. این مفهومی است که در فلسفه اسلامی نیز زیاد درباره آن بحث شده است. در این رمان به انواع وجود، تفکیک وجود از ماهیت و مراتب وجود بها داده شده است. و درباره کلمه و تقسیم‌بندی وجود درباره آن به وجود ذهنی و وجود عینی خیلی در رمان کارکرد پیدا کرده است. بدون توجه به اینها و در نظر گرفتن این مقولات نمی‌توان رمان رودرآوی را تفسیر کرد. به‌عنوان مثال در رمان ادعا شده است که وجود کتبی عین وجود عینی است که اگر ما به‌عنوان مثال می‌نویسیم «گوسفند»، این گوسفند در این کلمه‌اش حیاتی دارد. حیاتی که تنه می‌زند به وجود عینی گوسفند در خارج و آثار و تبعات وجود

خارجی را می‌پذیرد و از خود صادر می‌کند. تنها تفاوتش با وجود عینی آن است که این کلمه به وسیله کاتب خود در قید حروف محصور شده است و هر بار که خواننده می‌شود اطوار جدیدی دارد برای خواننده‌اش. این نظریه می‌تواند با نظریات زبان‌شناسان هم همخوان باشد.

نام رمان اشاره‌تولیحی‌ای به همین دارد. اساساً تمثیل به رود که جسم سیالی است و استقراری ندارد و هر لحظه‌اش زندگی و حال خاص به خود را دارد و نو به نو می‌شود و ذره‌ای که الان از مقابل شما می‌گذرد حیات دوباره‌ای دارد در جایی دیگر و به شکلی دیگر مؤید همین است.

نکته مهمی که جناب آقای زرشناس هم به آن اشاره کردند این است که مهم است که ما قالب یک رمان را چه بدانیم. اگر قالب رمان، قالب تمثیلی باشد ما به بی‌راهه رفته‌ایم اگر بخواهیم زمان و مکان خاص را در آن جستجو کنیم. اینکه بگردیم و ببینیم مفتاحیه در کجای تاریخ و در کدامین فرقه وجود داشته است کار عبثی است. نباید با تطبیق تاریخ و رمان و قیاس این با آن دنبال خط تاریخی خاص باشیم.

اما سؤالی که مناسب است درباره این کار پرسیده شود این است که آیا این رمان، رمان اندیشه است؟ البته تقسیم‌بندی رمان به رمان و داستان اندیشه و غیر آن تقسیم‌بندی جامعی نیست چون به هر حال هر داستانی محملی برای یک اندیشه است. اما این تقسیم‌بندی در جایی که دو طرف تضاد داستانی دو اندیشه باشد خوب به کار می‌آید. یعنی به جای شخصیت از اندیشه بهره می‌گیرید. سؤال ما می‌تواند این باشد که آیا در این داستان این اتفاق افتاده است؟

تضاد میان دو اندیشه است یا میان دو شخصیت است؟ شکل دوم این فرض قابل قبول نیست. چون هیچ تضاد خارجی مشخص و مهمی بین شخصیتها وجود ندارد. کیا ابتدا در لاهور تحصیل می‌کند و سپس به رونیز می‌آید و در آنجا هم با کسی تضادی ندارد. در نهایت هم مفتاح کشته شده و او زخمی می‌شود. هیچ درگیری خاص و ویژه‌ای نیست. کیا بیش از آن که درگیر مسئله‌ای خارجی باشد درگیر مسئله‌ای ذهنی است. این مفاهیم ذهنی جنسهای مختلفی دارند. برخی از این مفاهیم جنسشان کلمه است. یعنی کیا بیشتر با کلماتی زندگی می‌کند که تلقی‌اش از آن کلمات نشان از جاندار بودن آنها دارد. گایتیری که اسم زنی بدکاره در لاهور است، وجودش به صورت کلماتی در کنار کیا همواره هست. حتی زمانی که به رونیز می‌آید. وجود گایتیری در کلماتی که در کتابی همراه کیا هست یا او به رونیز می‌آید. این وجود آثار وجود عینی را دارد. از این رو می‌بینید مخاطب کیا واقع می‌شود و صدای خلخال پای چپ‌اش همواره در گوش کیا طنین‌انداز است. پس نوعی نگاه خاص کیا دارد که برمی‌گردد به نگاهش به کلمات. اما نوعی نگاه دیگر دارد که نگاه تطبیقی میان تاریخ و وضع حال است. یعنی آنچه رونیز در تاریخش از سر گذرانده است. خلفاً رونیز، از ابودجانه اول تا مفتاح اعظم، ام‌الصبيان و شخصیت‌هایی که در تاریخ رونیز وجود دارند. نگاهی هم کیا به شرح حال امروزه رونیز دارد. انسانهای محصور در دارالشفاء، مفتاح و مؤمنین رونیز.

به نظر می‌رسد رمان در اینکه رمان اندیشه باشد یا خیر دو قسمت شده است.

قسمت اول رمان، نزدیک شده به رمان اندیشه، جایی که کیا به لاهور رفته و تضاد درونی‌ای دارد میان تعلیمات مفتاحیه در زمان نوجوانی‌اش در رونیز و میان تعلیماتی که الان در قشریه می‌آموزد. رونیزی‌ها یا همان مفتاحی‌ها اصالة‌اللذة هستند. طرفدار



همه اینها این را نشان می‌دهد که ما با جهانی مواجهیم که ساخته نویسنده است. سؤال بنده این است که آیا می‌توان از این جهان ساخته و پرداخته مخیل، انتظار حق مطلق را داشت؟ آیا می‌توان انتظار تاریخ گویی داشت؟ هنگامی که رمان، ادعایی در نقل تاریخ ندارد، چرا باید آن را نقد تاریخی کرد؟

اما نکات مهمی که در این رمان آمده، بیش از آن که مربوط به وقایع دارالشفا و کیا باشد، مربوط به رسالتی است که کیا در بازخوانی آنها بیان می‌کند. برای فهم این رمان باید تکه‌هایی که از آن رسالت آورده شده تحلیل کرد.

مورخین متفاوتی سخنانی را درباره مفتاحیه و تاریخ رونیز گفته‌اند که باید به بررسی آنها پرداخت.

مهدی جهان: گزارشی که در این داستان داده می‌شود گزارشی تاریخی است که در حدود سالهای ۵۰۰ هجری با حکومت آل‌بویه که حکومتی شیعی و فقهی است آغاز می‌شود. ادامه داستان، در حکومت صفویه (قرن یازده و نوزده هجری) است. حکومت آل‌بویه شاخصه‌های علمی و فقهی داشته‌اند. فرقه قشربه که قدیمی‌تر از فرقه مفتاحیه است چنین شاخصه‌هایی دارد. فرقه‌ای است که با علم موافق نیست و بیشتر به دنبال زیادت است. زیبایی و لذت را حرام می‌داند. وارد خلقت خداوند نمی‌شوند. اینان می‌گویند هر شی قیل از وجود ماهیتی داشته و قائل به ثابتات ازلیهای می‌شوند که برخی متکلمین قائل به آن شده‌اند. به نظر می‌آید فرقه قشربه مربوط به زمان آل‌بویه باشد که گرایشهای مذهبی و فقهی در آن دیده می‌شود. اما شاخصه‌های مفتاحیه عرفانی است.

آن هم عرفانی که گندآلوده شده است. در صفحه ۱۴۵ کیا می‌گوید حضرت مفتاح گفته همه کاتبان ردیه‌ای بر اباحیه می‌نویسند. آنها اصرار بر کنمان حقیقت اباحیه دارند و دیگر آنکه، جماعت اباحیه صادق‌ترین مردم بوده‌اند و قیل از آنکه فریبکاری کنند در مدح تصویر، رساله نوشته‌اند. به صراحت اعلام می‌کنند که ما ایمان به دروغ و تزویر داریم.

مفتاحیون ظاهراً به این حرفها معتقدند. خود اینها هم می‌دانند که مفتاحیه آلوده شده است. ابودجانه اصغر فردی فریبکار بوده و اسم اعظم را از شیخ کنوری دزدیده است که دقیقاً در دوران مستنصر عباسی است. یعنی عرفا با بحثهایی مانند اسم اعظم، در دوران آل‌بویه ظاهر می‌شوند.

اینان در مقابل آل‌بویه بروز می‌کنند. آل‌بویه علاقه‌ای به عرفا نداشته است. با فقها و برخی فلاسفه خوب است اما با عرفا خوب نیست. به نظر من در این بخش تضاد میان فقه و تصوف عنوان شده است.

از زمان ابودجانه اصغر، حکمرانان رونیز با حبله به حکومت می‌رسند. تا به دوران مفتاح اعظم می‌رسیم که او نیز نیرنگباز است. این داستان گزارشی از این دو مکتب و گروه است.

نادره عزیز نیکن: گره اصلی در داستان طرح‌ریزی نشده است. ما حتی در پایان هم درست نمی‌دانیم چرا «اقدس مجاب» می‌خواهد مفتاح را بکشد. در حقیقت خواننده در پایان رمان شوکه می‌شود.

مجتبی حبیبی: جمله‌ای را از راسکین نقل قول می‌کنم که می‌تواند گره‌گشا باشد: «گروتسک راستین ماهیت ناقص و مصیبت‌بار انسان را به ما می‌شناساند. آمیزه‌های ناپایدار از عناصری ناهمگون است. نقطه انفجار تضادهاست که مسخره و در عین حال دهشتناک است» این پیام فلسفی این داستان می‌تواند باشد.

ادامه دارد

لذت هستند و برای رسیدن به آن، جواز اعمالی که منجر به آن شود می‌دهند. از این رو بودن با گایتیری تضادی با تعالیم مفتاحی ندارد اما با نظریات قشربیون مخالف است. لذا عمومی کیا او را بر حذر می‌دارد که اگر مفتاحیون از رابطه‌اش با گایتیری مطلع شوند او را مواخذه می‌کنند. در این بخش به نظر می‌رسد تضاد اندیشه‌ای در کار است. اشکالی که این تضاد اندیشه دارد این است که در رمانهای اندیشه، باید دو طرف تضاد مشخص باشند یا به نحوی تشخیص داشته باشند. در رمان اندیشه این تشخیص از آدمها به اندیشه معطوف می‌شود. تشخیص هم یعنی عینیت و معلوم بودن برای مخاطب. پس اگر رمان، بخواهد رمان اندیشه باشد باید مقاله‌ها و نشانه‌ها مشخصاً به عقیده خاصی اشاره کنند که در این کار به دقت این مرزبندیها گفته نشده است. عقاید قشربیه و مفتاحیه گاهی مبهم بیان می‌شود.

به چند دلیل این تضاد عمیق نمی‌شود. دلیل نخست اینکه، راوی یعنی کیا، تا پایان داستان درگیری‌اش این باقی نمی‌ماند. بعد از آمدن به رونیز، کیا کسی است که کاردار مفتاح محسوب می‌شود. گرچه در دل ممکن است همراه نباشد با مفتاح، اما در عمل کاملاً مطیع مفتاح است. ذهن کیا جولانگاه دو اندیشه در این مقطع نیست. تحصیلاتی که کیا در قشربیه کرده باعث نمی‌گردد که در دل و ذهنش نوعی تضاد ایجاد گردد.

تنها کاری که در مخالفت با تعلیماتش انجام می‌دهد مخالفت عملیه‌ای است که در کنار رود راوی و همراهی با گایتیری انجام می‌دهد.

دلیل دوم ضعف تضاد این است که کیا نماینده هیچ کدام از این دو قشر نیست. عملاً آنقدر که کیا از اطرافش شرح موقوف گزارش می‌دهد، از خودش چیزی نمی‌گوید. کیا در مقام تصدیق ساکت است اما در مقام تصور صرف، از تاریخ و راویان متعدد رسالت تاریخی نقل قول می‌کند. این عدم تصدیق کیا باعث می‌شود مکتوبات قلبی‌اش در نظر ما مخفی بماند. و نمی‌تواند در نهایت طرفی از تضاد باشد.

در بخش دوم، وقتی کیا وارد رونیز می‌شود دیگر تضاد اندیشه‌ای در کار نیست. بلکه کیا عبدی از عباد مفتاح اعظم است. نکته دیگری که با پیرنگ اثر ارتباط برقرار می‌کند این است که جهانی که در این رمان تصویر شده چه جهانی است.

در انواع تقابل‌ها اصطلاحی هست به‌منوای ملکه و عدم ملکه. یعنی هنگامی می‌توان چیزی را فاقد ملکه‌ای دانست که بتواند دارای آن باشد. لذا به سنگ نمی‌توان عنوان کوری داد چون ملکه بینایی برایش متصور نیست. اگر نویسنده تصمیم بگیرد تا از عناصر داستانی‌اش آشنایی‌زدایی کند، دیگر پرداختن به اینکه در این جهان، زمان و مکان چقدر تاریخی است درست نیست. جهانی که در رمان رود راوی ساخته شده از عناصر مختلف آشنایی‌زدایی شده. نویسنده سعی کرده با آوردن مفاهیم غریب، ذهن خواننده را از دهه و سده خاصی جدا کند. در غیر این صورت نویسنده می‌توانست با تعیین تاریخهای مشخص، خواننده را از تردید اینکه زمان، زمان رضاخان یا دیگری است رها سازد. نویسنده همچنین از مکان نیز آشنایی‌زدایی کرده است. چنانچه رونیز در ذهن مخاطب عام جای شناخته شده‌ای نیست. از نوع انسانها نیز آشنایی‌زدایی شده است. مثلاً آن دو زن و شوهر جذامی زخمهایشان را با هم عوض می‌کنند. یا آدمهایی با اعضای مصنوعی و ارتباطات خاص می‌بینیم. از عقاید هم آشنایی‌زدایی شده است. یک‌جا از شافعی مذهب بودن شخصیتی نام می‌برد و در جایی دیگر به عقاید عجیب مفتاحیه اشاره می‌کند و ما چنین فرقه‌ای را در عالم خارج نمی‌شناسیم.